ج) چشیدن استمراری موت با نگاه کلی به آن و معنا یافتن ذبح موت

شاگرد: وقتی می‌گویی‌م فلانی قاتل تو است، حتما ًباید همین الآن قتل محقق شده باشد ای همین که در آینده محقق بشود کافی است؟ از اینجا می‌توان به دست آورد که در آیه هم همینطور است؟

استاد: فرمایش شما به بحث اصولی مربوط می‌شود که تلبس مشتق به مبدأ، به چه صورت است. می‌گفتند در تلبس به مبدأ حالی حقیقت است، اما آیا در اعم از تلبس به مبدأ حالی ای «من قضی عنه التلبس» محل حقیقت است؟؛ محل اختلاف بود. باز محل اتفاق بود که در «من سیتلبس» مجاز است. همانی که شما گفتید مثالی برای «سیتلبس» بود. هنوز نکشته است اما شما می‌گویی‌د قاتل. آنها می‌گفتند: از نظر لغوی مجاز است. حضرت امیرالمومنان علیه السلام، به آن ملعون و اشقی الاولین و الآخرین فرمودند: «انت قاتلی».

شاگرد: وقتی یک چیزی در آینده قطعی التحقق است، شاید بتوان بالفعل آن را مشهود و ملموس دانست. مثلا ًبه‌خاطر این از اسم فاعل استفاده کرده‌اند.

استاد: توجیه آن معنای عرفی‌ای که گفتم، بیان شما است. حتما ًنیاز است که فرمایش شما را به آن معنای عرفی ساده ضمیمه کنیم. گفتیم: «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ»، یعنی هر کسی سر و مردنش می‌میرد. خب، چطور است؟؛ می‌گویی‌م چون ذائق، در موطن خودش ثابت است، اسم فاعل برایش کافی است. علاوه اینکه نکته‌ای که در مشتق خیلی مهم بود، نحوه لحاظ تلبس بود. مثلا ًمی‌گفتند قاضی در خانه‌اش خواب است، ولی می‌گویی‌د قاضی. الآن که قضاوتی نمی‌کند. می‌گفتند وقتی مبدأ را در تلبس مشتق در نظر می‌گیری‌م، لحاظ‌های مختلفی می‌آید. آنچه که شما گفتید، به نظرم در مباحثه اصول هم مطرح شده است. ما حتی برای قاتل در آینده هم، می‌توانیم تصویری معنای حقیقی داشته باشی‌م. به این صورت که تلبس به مبدأ را ثبوت قتل در یک گستره زمانی کل عمر در نظر می‌گیری‌م. یعنی شما یک شخصی را از بالا نگاه کنید. به جای اینکه او را یک شخص بیست ساله ای چهل ساله ببینید که دارد کسی را می‌کشد و در سی سالگی نکشته بود، به جای اینکه او را به این صورت در نظر بگیری‌د، یک وجودی در نظر بگیری‌د که هشتاد سال عمر او را یک جا نگاه می‌کنید. وجودی که در پنجاه سال پخش است و شما او را یک واحد نگاه می‌کنید، اگر قتل در یک لحظه آن محقق شود، متلبس به مبدأ است فی الحال. یعنی آن حال نحو تلبسی که ما در نظر گرفته بودی‌م. نحو تلبس چه بود؟؛ پیکره او در بُعد چهارمش بود. فرازمانی کل بُعد چهارم او را یک جا می‌بینی‌م، او قاتل است. می‌گویی‌م سی سال دیگر می‌کشد، خب باشد. در نحو تلبسی که من لحاظ کردم، برای او بالفعل است. این هم نکته خوبی است.

شاگرد۲: معنای دومی که برای موت گفتید، آن موت را مشکک گرفتید ای تدریجی؟ به تدریج حاصل می‌شود ای درجه درجه دارد؟ الآن یک موت حاصل شد و دوباره لحظه بعدی یک موت؟ معنای دومی

که فرمودی سیالن دارد، کدام معنا است؟

استاد: یعنی وقتی موتی را که حق است را بررسی می‌کنیم، این موت یک امر لحظه‌ای است یا نه، یک امری است که در زمان هم پخش است؟ گمان من این است که هر دوی این‌هاست؛ در آن نحو مکمل است. یعنی ریخت مرگ طوری است که می‌توان لحظاتش را از هم جدا کرد و تحلیل کرد. در عین حالی که لحظات را تحلیل می‌کنیم، در بخشی از بستر نفس الامرش به هم مربوط هستند. مثل حرکت؛ شما می‌گویی حرکت وجود سیال است. در وجود سیال، آن اول با آن دوم عین هم هستند؟؛ خیر. ولی در عین حال هم یک وجود سیال است. مرگ هم به این صورت است. لذا آن روایتی که در جلسه قبل محضر شما گفتم را به این صورت می‌فهمم؛ روزی می‌شوند که موت را می‌آورند؛ فی صورة کبش املح فیذبح بین الجنة و النار[1]. این جایش مهم است: «ثم یقال: یا أهل الجنة خلود بلا موت و یا أهل النار خلود بلا موت»؛ این موت دیگر ذبح شد؛ از حالا دیگر موت تمام شد. گویا «انتم قوت الموت» است؛ یک موتی بود که شما را می‌خورد. قوتش بودی. حالا دیگر این آکل و کسی که شما قوتش بودی، تمام شد. یک فرایندی بود که تمام شد. خب، اگر اینطور نگاه کنیم موت یک چیز است اما باز است و لحظاتش قابل تحلیل است. اما اصل واقعیتش باید کلش را در بر بگیرد.

شاگرد: برخی مرده و زنده شدن را به نور چراغ مثال می‌زنند. می‌گویند در یک آن می‌دمد و در آن قبلی می‌گیرد.

استاد: آن قبلی مرد و تمام شد، این آنی که الآن می‌آید، حیات جدید است. مانعی ندارد. مطالب لطیفی برای شانیت حضرت اسرافیل علیه‌السلام است. در کلمات اهل ذوق هست. می‌گویند حضرت اسرافیل دو صور دارند: صور اماته و صور احیاء. اینطور می‌گویند که حضرت اسرافیل لحظه به لحظه در کار هستند. لحظه الانی که حیاتش آمد را می میرانند و تمام می‌شود. همین لحظه دوباره صور احیاء دارند.

شاگرد: ... [صوت واضح نیست].

استاد: «خوفا من الموت»؛ اینکه از مرگ می‌ترسد. مرگ چطور است که اگر بفهمد از آن می‌ترسد؟ عرض کردم؛ عبارتی بود که حاج آقا مکرر می‌فرمودند. می‌فرمودند کسانی که چشم‌شان می‌بینند، می‌بینند که این حیات ما، نفسش، لحظه به لحظه از جای دیگر می‌آید. مکرر می‌گفتند. یعنی الآن ما زنده‌ایم و به خیال‌مان باید باشیم، اما ایشان می‌گویند این جور نیست. لحظه به لحظه باید آن نفت بیاید و لذا می‌گفتند، وقتی کسی می‌میرد ما می‌گوییم این روح رفت. آنها می‌گویند: نیامد. خیلی فرق می‌کند. ما می‌گوییم کسی که اینجا بود مرد؛ یعنی رفت؛ ذهاق. کسانی که چشمان باز است، می‌گویند: همین حال هم لحظه به لحظه باید بیاید. ما که می‌گوییم مُرد؛ یعنی نیامد. نه اینکه رفت.

شاگرد: حیات و موت ملکه و عدم ملکه است؟

استاد: البته دستگاه خلقت به قدری عظیم است که همه اینها درست است. یعنی این عبارتی که می‌گوییم باید لحظه به لحظه بیاید درست است، آنی هم که در حدیث کمیل بود که «یا کمیل أیّ نفس تریدین؟»[2] هم درست است؛ نفس پنج تا است. این عبارت برای خیلی از آن نفوسی که امام فرمودند، صدق نمی‌کند. چون تقسیم کرده‌اند. یکی را فرموده‌اند: «اذا فارقت عادت إلی ما منه بدأت عود ممازجة الی عود مجاورة». یعنی واقعاً بخشی از آن به این صورت است. این قدر شئونات انسان زیاد است که بخشی از آن «یعود عود ممازجة» است.

شاگرد: یعنی چه؟

استاد: یعنی وقتی بر می‌گردد، طوری همراه اصل خودش می‌شود که هیچ آثاری از آن ندارد که مجاورت بشود. به خلاف مجاورت که در وقت برگشت از مسیر قبلی آثاری با خودش می‌آورد، لذا مجاورت می‌شود، نه ممازجت.

بنابراین سه معنا شد. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» یعنی هر نفسی مرگ را می‌چشد. چطور مذوق بدن می‌شود؛ بالاترین ارتباط را پیدا می‌کند. به درونش می‌رود. هر نفسی هم به این صورت است. گویا موت در او وارد می‌شود. بالاترین درک نزدیکی را از او دارد. «ذائقة»؛ می‌آید و در وجودش می‌رود. حال ذائقه در اجل است که عرف عام می‌فهمد، یا ذائقه به‌معنای استمرار، یا ذائقه به‌معنای استمراری که او را یک جا نمام می‌کنیم. این معنای سوم شد. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»؛ در یک موطنی است که ذ موت است. بعد از این ذوق آن موت را ذبح می‌کنند. این سه احتمال بود. المیزان را هم گفتم.

شاگرد: احتمال اول به‌خاطر قطعیتش است؟

استاد: ذائقه بودنش؟

شاگرد: چون قطعاً می‌چشد به این صورت تعبیر شده است.

استاد: بله، یعنی اسم فاعل اگر قطعی کار کند؛ شما می‌خواهید همان معنایی که برای ماضی می‌گویند را به کاربرد اسم فاعل بیاورید. همه حیثیاتی است که آدم می‌بیند، وجه درک دارد.

شاگرد: در مبنای استعمال لفظ در اکثر از یک معنا، انواع نفس و ... جامع ندارد که امتیاز نباشد؟

استاد: دارد؛ در «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» ریخت جملات و واژه‌ها طوری است که جمع‌گرایی در آن خیلی آسان است. خیلی راحت است. لذا نیازی به استعمال لفظ در اکثر از یک معنا ندارید. اما باز نمی‌توانیم [بگوییم:] چون جامع‌گیری راحت است، پس برای این آیه شریفه استعمال لفظ در اکثر از یک معنا، معنا ندارد. چرا؟؛ چون خود نفس و خود ذوق، الموت، می‌تواند معانی کاملاً متبایني داشته باشند. فعلاً یک درکی از الموت داریم. در همین آیه ببینید، حضرت علیه السلام، قتل را غیر از موت می‌گیرند. در ذیلش روایت هست که قتل غیر از موت است. لذا چون «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» است، کسی که کشته شده است، باید در رجعت برگردد و «ذوق الموت». بنابراین، مجال استعمال لفظ در اکثر از یک معنا درجایی‌که جامع ما راجل می‌شود باقی است.

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. فیض کاشانی، الوافي، ج ۲۶، ص ۴۷۶.

[2]. الحقائق فی محاسن الاخلاق، ص ۳۶۳.

بازبینی #2
ایجاد شده 9 نوامبر 2024 15:38:20 توسط ... .
به روزرسانی شده 28 نوامبر 2024 11:54:14 توسط ... .